

نسبت فقه و اخلاق در مفهوم و منبع

سید محمد رضا حسینی^۱

چکیده

علم فقه و اخلاق از قدیمی‌ترین علوم اسلامی هستند که در رفتار انسان تأثیر مستقیم داشته و همچون گذشته، زنده و بالنده، به نقش آفرینی پرداخته و به توسعه و گسترش قلمرو خود ادامه می‌دهند، همانگونه که فقه، مجموعه‌ای از قوانین و آیین زندگی انسان است اخلاق نیز مجموعه‌ای از صفات روحی و باطنی بشمار می‌رود. از این رو شناخت فقه و مکاتب فقهی و در مقایسه با آن، دانستن اخلاق و مکاتب اخلاقی، به عنوان دو دانش رفتاری، ما را در مسیر عمق بخشی به فهم تعاملات و روابط آن دو یاری می‌رساند و با طرح مباحث گوناگون و مقایسه‌ای از جمله تعریف دقیق و منبع شناخت فقه و اخلاق، می‌توان به چگونگی نسبت میان آن دو دست یافت. بدین جهت این مقاله برآن است، تا با بررسی مفهوم و منابع معرفتی آن دو، چگونگی رابطه علمی و منطقی و یا تمایز میان آن دو را بیان کند. که باتوجه به وجود نوعی همپوشانی بین آن دو، قطعاً در مقام تعارض و تباین یک دیگر نیستند

کلیدواژه‌ها

رابطه، فقه، اخلاق، تعریف، منبع.

۱. استادیار دانشگاه پیام نور

طرح مسأله

فقه و اخلاق از قدیمی‌ترین علوم اسلامی به شمار می‌آیند و در طبقه بندی علوم، به عنوان دو علم جدای از یک دیگر شناخته شده که امروزه، زیر مجموعه علوم انسانی قرار گرفته است. اندیشمندان این بحث را در حوزه فلسفه فقه می‌دانند. آن‌ها معتقدند: درباره مبانی، اهداف، منابع احکام و تمهید دیدگاه‌های کلی در زمینه شیوه تحقیق و تفسیر در علم فقه را «فلسفه فقه» یا «فقه‌شناسی» می‌گویند که از خارج نگاه ثانوی به فقه داشته و به سؤال از چیستی علم فقه پاسخ می‌دهد. (عابدی شاهرودی: ۵۷). از جمله مباحثی که در علوم مختلف جنجال برانگیز و موجب اختلاف نظر میان اندیشمندان به شمار می‌آید، تعاملات و ارتباطات میان علوم و تأثیر پذیری یک علم از علم دیگر می‌باشد؛ اگر چه اختلاف دیدگاه‌ها به نوبه خود، میمون، مبارک و پسندیده است زیرا برآیند تضارب افکار، کشف حقایق و رشد، توسعه و بالندگی علوم را به دنبال خواهد داشت.

در این راستا گروهی بر این باورند: که میان فقه و اخلاق رابطه منطقی وجود دارد. حال این نسبت و رابطه چه نوع رابطه‌ای است؟ خود بحث مستقلاً می‌طلبید. و در مقابل گروه اول، عده‌ای دیگر معتقدند: هیچ نوع رابطه‌ای نمی‌تواند بین فقه و اخلاق وجود داشته باشد.

گروه سوم هم معتقد اند: اساساً فرقی بین فقه و اخلاق وجود ندارد؛ از این‌رو هر دو از جنس واحد هستند. در واقع دو علم جدای از هم نیستند. و بلحاظ فراوانی مشترکات، دوئیت دیده نمی‌شود. بنابر این شایسته است تا به این مهم یعنی به چگونگی رابطه بین فقه و اخلاق پرداخته شود.

اگر چه این بحث، گسترده دامن می‌باشد. ولی این مقاله مجال بررسی جنبه‌های مختلف ربط و نسبت میان دو علم را ندارد؛ بلکه تنها از طریق بررسی تعریف و منابع فقه و اخلاق؛ به کشف چگونگی روابط میان آن دو خواهد پرداخت. زیرا نویسنده این سطور بر این باور است که اولاً، مهم‌ترین نکته در هر دانشی به ویژه فقه و اخلاق، شفاف سازی معانی لغوی و اصطلاحی واژگان و اصطلاحات آن است. و ثانیاً، بررسی همه جانبه این دو علم، نیاز به مباحث فراوانی دارد. البته اگر چه فقیهان و عالمان اخلاق و برخی از پژوهشگران فقه و اخلاق به صورت پراکنده و در لابلای مباحث خود، در تأثیر پذیری این دو علم از یک دیگر و روابط میان آن‌ها، مطالب ارزشمندی را ارائه کرده‌اند؛ ولی به صورت مدون و با نگاهی همه جانبه و پاسخ‌گو به سؤال‌های موجود روز، پژوهشی عمیق و دقیق انجام نشده است. امید آن که محققین ارجمند در ساماندهی این مهم همت گمارند.

مفهوم شناسی فقه

فقه در لغت : دانشمندان در معنای لغوی فقه گفته اند: کلمه «فقه» در لغت به معنای فهم، آگاهی و دانایی است؛ فقه دلالت می کند بر ادراک چیزی و علم نسبت به آن (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۴/ ۴۴۲). خواه مربوط به دین باشد و یا غیر آن. در تعریف دیگری گفته شد: «فقه» فراتر از مطلق دانستن است و منظور از آن، علم و دانستن است که همراه با دقت نظر و استنباط باشد. (ابن منظور، ۱۴۱۶ق: ۱۰/ ۳۰۵). در تعریف دیگری گفته اند: شهادت دادم بر تو به فقه، یعنی به فهم و زیرکی تو. (زمخشری، بی تا: ۳۴۶) و در مجمع البحرین آمده است: قوله تعالی ولكن لا تفقهون تسبیحهم (اسراء/ ۴۴) ای: لا تفهمونه. (طریحی، ۱۳۸۶ش: ۶/ ۳۵۵). برخی گفته اند: فقه عبارت است از فهم معانی مستنبطه، و لهذا به خداوند فقیه نمی گویند. (طبرسی، ۱۳۶۵ش: ۳/ ۷۸) برخی فقه را در اصل به معنای شقّ می دانند. یعنی شکافتن. «معنای حقیقی فقه، شکافتن و گشودن است و فقیه کسی است که کلام را می شکافد». (هروی الغریبین - مخطوط - ۱۲/ ۱۲۶). و یا می گویند: «فقه در اصل به معنای فهم است و از شکافتن و گشودن مشتق شده است. (ابن اثیر، ۲/ ۴۶۵) با توجه به معانی مذکور چنان که از دیگر کتاب های لغت نیز، استفاده می شود که معنای فقه، فراتر از مطلق دانستن است؛ و منظور از فقه، علم و دانستن است که همراه با دقت نظر و استنباط باشد، و بعضی از موارد استعمال کلمه فقه در قرآن کریم نیز مؤید این معناست؛ مانند: قد فصلنا الآيات لقوم یفقهون (انعام / ۹۷).

فقه در اصطلاح: برای فقه دو معنای اصطلاحی، بیان شده است:

یکم. معنایی که در صدر اسلام برای این کلمه استفاده می شد؛ عبارت بود از: آگاهی به امور دینی. و به دیگر بیان، در این تعریف دانش احکام شرعی نیز یکی از حوزه های علوم اسلامی به شمار می آید. البته دقیقاً همین کاربرد از کلمه «فقه»، در قرآن و روایات وجود دارد؛ مانند سوره توبه که لفظ «تفقه» در دین آمده است (توبه/ ۱۲۲) و یا در روایتی از امام باقر (علیه السلام) آمده است: «الکمال کل الکمال التفقه فی الدین...» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۷۵/ ۱۷۲، حدیث ۶). این کلمه به همین معنای اصطلاحی در کلام برخی از لغت شناسان به کار رفته است. همانگونه که پیشتر به آن اشاره شد. در این صورت، فقه اعم از عقاید، اخلاق و احکام که خداوند در قرآن: (فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقوها فی الدین) (توبه/ ۱۲۲) فراگیری آن را واجب شمرده شده است. از این رو برخی از آن به «فقه اکبر» تعبیر می کنند (هروی، بی تا: ۲/ ۱۲۶) البته همان طوری که از ظاهر معنا پیداست، گمان می رود در این مورد کلمه «فقه» در همان معنای لغوی به کار رفته باشد؛ زیرا قید فی الدین را به همراه خود دارد.

دوم. معنای اصطلاحی خاصی از فقه ارائه شده است. یعنی دانش احکام شرعی که در اصطلاح از آن به آگاهی بر احکام شرعی فرعی مستند به ادله تفصیلی یاد شده است. از این رو اگر فقه، علم به احکام شرعی فرعی تعریف شود، در این صورت فقه یعنی علم به هر آنچه که به عنوان احکام شرعی از کتاب، سنت، اجماع و عقل اخذ می‌گردد گفته می‌شود. بدین جهت سید مرتضی فقه را علم به احکام شرعی می‌دانست «(طباطبائی، بی تا: ۵۶) علامه در تعریف فقه می‌گوید: فهو عبارة عن العلم بالاحکام الشرعیة الفرعیة و مستنداً الی الأدلة التفصیلیة. (علامه حلی، ۱۴۱۲ق: ۷/۱) برخی دیگر در تعریف فقه گفته‌اند: العلم بالاحکام الشرعیة العلمیة عن أدلته التفصیلیة لتحصیل السعادة الاخریة (شهید اول، ۱۳۷۷ش: ۱)

تعریف اصطلاحی صاحب معالم از فقه موجب منحصر شدن فقه به «علم به احکام فرعی شرعی از روی ادله تفصیلی» (حسن بن زین‌الدین، ۱۳۷۸ق: ۲۶) می‌شود. که مقصود از احکام فرعی در این تعریف، یعنی کلیه احکام مربوط به باید ها و نباید های مکلف که، اعم از احکام، تکلیفی مانند: وجوب و حرمت؛ احکام وضعی مانند: ملکیت و زوجیت، و یا احکام فرد، خانوادگی و اجتماعی می‌باشد. بنابراین فقه در اصطلاح یعنی علمی که مجتهد به وسیله آن احکام شرعی را از ادله تفصیلی به دست می‌آورد. که عبارتند از: قرآن، سنت، اجماع و عقل.

در بعضی از روایات، کلمه فقه به همین معنای علم به احکام شرعی به کار رفته است، چنان که حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «هر کس بدون علم فقه و اطلاع از احکام شرعی تجارت کند. حتماً در ربا واقع خواهد شد». (آمدی، ۱۳۶۶ش: ۶۵۳/۲) برخی گفته‌اند: در تعریف دیگری فقه را چنین معرفی کرده‌اند: فقه دانش به دست آوردن احکام شرعی فرعی، به وسیله روش‌های معینی از منابع فقه است. (مشکینی، ۱۴۱۶ق: ۱۸۰) ایشان می‌گویند: «فقه» در اصطلاح؛ به معنای علم و آگاهی دقیق نسبت به علوم دین و احکام الهی و توان استنباط آن‌ها از طریق ادله تفصیلی (کتاب، سنت، عقل و اجماع) است. «فقه» یکی از شاخه‌های علوم دینی که عبارت است از: «علم به احکام شرعی از طریق استنباط و اجتهاد». و نیز، به معنای علم به احکام جزئی شرعی یا به دست آوردن و شناخت وظیفه عملی مکلف است که به کمک منابع و ادله شرعی تفصیلی به دست می‌آید. (همان). این تعریف‌ها تقریباً شبیه یک دیگرند.

مفهوم شناسی اخلاق

اخلاق در لغت: اخلاق بلحاظ لغوی جمع «خُلُق» بر وزن (قفل) و «خلق» بر وزن (افق) می‌باشد. و آن را با واژه «خُلُق» هم ریشه دانسته و معانی متفاوت برای آن ذکر کردند که عبارتند از: سجیه، مروت، طبع، عادت، دین، تقدیر و اندازه شیء، و صفت و حالت نفسانی (الزبیدی، ج ۶، ص ۳۳۷؛ ابن منظور، ج ۴، ص ۱۹۴؛ اسماعیل بن حماد الجوهری، ج ۴، ص ۱۴۷۱). و

واژه خُلُق و خُلُق به معنای «خوی» و «سرشت» است چنان که گفته اند: «الْخُلُقُ بِضَمَّتَيْنِ السَّجِيه» خلق با دو ضمه به معنی سرشت است. (فیومی، ۱۳۸۳ ش: ۸۸). اخلاق در لغت به معنای طبیعت و سرشت است.

اخلاق در اصطلاح: مرحوم فیض کاشانی اخلاق را این گونه تعریف کرد: «بدان که خوی عبارت است از هیئتی استوار با نفس که افعال به آسانی و بدون نیاز به فکر و اندیشه از آن صادر می شود» (ر.ک: محسن فیض کاشانی، ۱۳۷۸ ش، الحقائق فی محاسن الاخلاق: ۵۴؛ المحجۀ البیضاء فی تهذیب الاحیاء، بی تا: ۹۵/۵). برخی معتقدند: «خُلُق همان حالت نفسانی است که انسان را به انجام کارهایی دعوت می کند بی آن که نیاز به تفکر و اندیشه داشته باشد.» (مسکویه، ۱۳۷۵: ۵۸-۵۷) خواجه نصیر الدین طوسی علم اخلاق را علم چگونگی اکتساب اخلاق نیکو دانسته اند که براساس آن، افعال و احوال شخص نیکو می شود. ولذا در تعریف اخلاق می گوید: علمی است به آن که نفس انسانی چگونه خلقی اکتساب تواند کرد که جملگی احوال و افعال که با اراده او از او صادر شود، جمیل و محمود بود. (طوسی، بی تا: ۱۴). علمای اخلاق نیز تعریفی که در اصطلاح برای خُلُق و اخلاق کرده اند قریب به معنایی است که اهل لغت نموده اند. نراقی در تعریف علم اخلاق می گوید: «علم اخلاق دانش صفات مهلکه و منجیه و چگونگی موصوف شدن و متخلق گردیدن به صفات نجات بخش و رها شدن از صفات هلاک کننده می باشد.» (نراقی، ۱۳۶۸ ش: ۱/ ۳۴-۳۵) به نظر می رسد که این تعریف، جامع ترین تعریفی است که از سوی علمای اخلاق درباره علم اخلاق ارائه شده است. تعریف دیگری نزدیک به این تعریف وجود دارد که می گوید: اما اخلاق علمی است که در آن از ملکات انسانی مربوط به قوای نباتی، حیوانی و انسانی بحث می شود. در این علم، شناخت ملکات فاضله از رذایل، مورد بحث قرار می گیرد، تا به واسطه آن، آدمی خود را به ملکات فاضله بیاراید و به این وسیله از او افعالی سرزند که موجب نیل به سعادت اخروی گردد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۱/ ۳۶۸) زیرا در این تعریف، روش از بین بردن اخلاقیات ناپسند و کیفیت بدست آوردن صفات و ملکات خوب و زیبا، جزئی از علم اخلاق شمرده شده است.

برخی بر این باورند: «اخلاق، مجموعه ای از معانی و ویژگی های مستقر و ثابت در نهان انسان است که در پرتو آن، رفتار در نظرش نیک یا زشت نشان داده می شود و از این رو، فرد یا به انجام آن اقدام می نماید، یا از انجام آن خودداری می ورزد.» (زیدان، ۱۹۷۵ م: ۷۵). دیگری با کمی تفاوت می نویسد: اخلاق مجموعه ای از اصول و ارزش هایی است که رفتار انسان را تنظیم می نماید، و تعلیم وحی آن ها را تعیین فرموده و جهت تحقق هدف وجود انسان در کره خاکی، اصول و ضوابطی را برای آن ها قرار داده است « (عبدالحلیم، ۱۹۹۰ م: ۸۵). البته «اخلاق» را از طریق آثارش نیز می توان تعریف کرد، و آن این که، گاه فعلی که از انسان سر

می‌زند، شکل مستمری ندارد؛ ولی هنگامی که کاری به طور مستمر از کسی سر می‌زند، - مانند امساک در بذل و بخشش و کمک به دیگران - به این دلیل که ریشه درونی و باطنی در اعماق جان و روح او دارد، آن ریشه را خُلق و اخلاق می‌نامند

برخی از فیلسوفان و دانشمندان غربی که علم اخلاق را مربوط به رفتار آدمی دانسته‌اند، نه سنجایی، «علم اخلاق عبارت است از تحقیق در رفتار آدمی، بدان گونه که باید باشد.» (ژکس، ۱۳۵۶ش: ۹). اخلاق همان حالت نفسانی و بدست آوردن ملکات انسانی و آراستن نفس به خُلق‌های پسندیده است.

مفهوم منبع

منبع در لغت: منبع به معنای چشمه، سرچشمه، اصل و منشأ است. (معلوف، ۱۹۸۶م: ۷۸۶)

ابن منظور، نیز همین معنا را بیان می‌کند. (ابن منظور، ۱۴۰۵ق: ۸، ماده نبع).

منبع در اصطلاح: معنای اصطلاحی آن در کاربرد «منابع علوم» متناسب با معنای لغوی است. از این رو «منبع در علوم دو معنا دارد: ۱) جایی که می‌شود مواد خام علم را از آنجا گرفت؛ مثلاً برای زمین شناسی، منبع فقط کرده زمین است، اما برای کسی که در علم نجوم کار می‌کند، علاوه بر کره زمین، کرات دیگر هم منبع به شمار می‌روند.

۲) معنای دوم این که چه قوه یا قوای ادراکی در این علم بخصوص دخالت و کاربرد دارند و چه قوه و قوای ادراکی در علم دیگر. در اینجا منبع به معنای قوای ادراکی است.» (ملکیان، ۱۳۹۱ش: ۲۶۶) برخی دیگر با نگاهی کلی‌تر، معنای سومی را برای منبع بیان کرده‌اند: «گستره‌ای که در آن داده‌های اولی و دانسته‌های آغازین قابل ردیابی است» (عابدی شاهرودی، ۱۳۸۵ش: ۲ / ۲۱) در تحلیل این عبارت گفته‌اند: اگر در این تعریف، تأکید را روی «اولی» بودن قرار دهیم، با تعریف اول و دوم، متفاوت خواهد بود؛ زیرا در این دو تعریف، به ویژه در تعریف دوم، دانشمند هر دانشی، همواره در حال بهره گرفتن و استفاده از منابع است. در حالی که در تعریف سوم، با تأکید بر اولی بودن، منبع تنها در آغاز دانش به کار می‌آید. البته روشن است که مراد از «اولی» و «آغاز» در اینجا، نوعی رتبی آن است و نه لزوماً زمانی. (صرامی، ۱۳۹۱ش: ۳۸)

در یک جمع بندی می‌توان گفت: منابع هر علم، مصادر و مآخذ اولی، اصلی و معتبری هستند که محتوای آن علم از آن‌ها تأمین و به آن‌ها مستند می‌شود. البته با کمی مسامحه به متونی که در هر علم، با استفاده از مصادر و مآخذ اولیه نوشته می‌شود، نیز منبع اطلاق می‌گردد.

منابع فقه

تعریف‌های متعددی از منابع فقه ارائه شده است از جمله: «منبع در فقه عبارت است از مأخذی که از آن احکام فقهی بالذات دریافت می‌شود؛ بدین معنا که ما در سیر استنباطی همواره از دلیل به دلیل دیگری می‌رویم تا همه ادله منتهی می‌شود به منابع اصلی که عبارتند از: کتاب و

سنت معصومین علیهم السلام. در فقه، دو منبع اصلی برای احکام داریم: کتاب خدا و سنت صلوات الله و آله اوصیا علیهم السلام. (عابدی شاهرودی، ۱۳۹۱ش: ۱۷۲) وی برای جلوگیری از خلط بین منبع و ادله و روشن شدن جایگاه هر یک، می گوید: اما ادله در فقه منحصر به دو منبع نیست بلکه عبارت اند از: کتاب، سنت، عقل و اجماع. کتاب و سنت، هم تشریح اند، هم دلیل آن ها ولی عقل و اجماع، فقط دلیل اند. پس کتاب و سنت از آن حیث که دلیل نیز هستند، با عقل و اجماع، ادله چهارگانه در اجتهاد می باشند. (همان) و یا گفته اند: منابع فقه، امر یا اموری هستند که از طریق آن ها، احکام و مقررات اسلامی کشف و در اختیار افراد و جامعه گذاشته می شود. (بجنوردی، ۱۳۹۲ش، گفتگو) و یا گفته اند: منابع علم فقه نیز مصادر اصلی استنباط « احکام فقهی » (حکیم، ۱۳۵۸ش: ۱۵) محسوب می شود. ابن جمهور منابع فقه را تنها کتاب و سنت و اجماع می داند. ایشان در این خصوص می گوید: و مدارکها - یعنی مدارک الاحکام الفقهیه - الکتاب نصه و ظاهره و السنه نبویها و امامیها متواترها و آحادها... و الاجماع المستحیل خطأؤه بدخول معصوم و العقل ضروره و استدلالا مستقلا و غیر مستقل. (ابن جمهور، ۱۳۶۷ش: ۲۵) با توجه به این که قید شرعی در فقه وجود دارد و آن هم به معنای دست یافتن به خواست شارع مقدس است، تنها وحی را می توان به عنوان منبع فقه دانست ولی سایر موارد کاشف از وحی می باشند. ولذا در خصوص مصادیق منابع فقه، دیدگاه های متفاوتی وجود دارد. بنا بر این می توان گفت: از نظر مذاهب فقهی، کتاب و سنت از ارزش والایی برخوردار است. و برخی عقل را نیز در کنار قرآن و سنت قرار داده اند

البته منابع دیگری هم مانند اجماع، عرف، بنای عقلا، مطرح می باشد که در مرحله بعد از اهمیت قرار می گیرد. از این رو ابتداء به بیان آن ها پرداخته سپس به سایر موارد اشاره خواهد شد. عالمان اهل تسنن استحسان، قیاس و مصالح مرسله را نیز از جمله منابع فقه می دانند. ۱- کتاب: یعنی قرآن، کلام خداوند که آن را بر خاتم پیغمبرانش فرو فرستاد، و به عنوان رسول ظاهری، اساسی ترین منبع فقه اسلامی است. هر چند آیات الاحکام بخش کمی از قرآن کریم را به خود اختصاص داده است. مشهورترین آمار درباره تعداد آیات احکام ۵۰۰ آیه و حتی برخی مفسران، کتاب خود را بر همین اساس نام نهاده اند مانند « النهایة فی تفسیر خمس مائة آیه » اثر گرانسنگ ابن متوج بحرانی می باشد.

۲- سنت: بی تردید بسیاری از احکام شریعت در قرآن نیامده، بلکه بیان آن ها بر عهده پیامبر اکرم صلوات الله و آله و ائمه معصومین علیهم السلام گذاشته شده است و به آن سنت گفته می شود. که دومین منبع مهم فقه به شمار می آید و اکثر احکام شرعی از آن طریق استنباط می گردد. اگر چه اصولیین در مدلول سنت اختلاف دارند و در عین حال، همه اتفاق نظر دارند بر این که آنچه از پیغمبر صلوات الله و آله صادر شده است از قول و فعل و تقریر سنت و حجت است. شیعه، سنت را قول و

فعل و تقریر معصوم علیه السلام میدانند و مراد از معصوم، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اثنی عشر و فاطمه زهرا علیها السلام است. قول و فعل و تقریر آن‌ها از نظر شیعه، سنت و حجت است. اما در نزد اهل تسنن به قول، فعل و تقریری اطلاق می‌شود که از نبی اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده باشد و بعضی از ایشان نسبت به صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز همین نظر را دارند.

۳- اجماع: یکی از منابع فقه اجماع است؛ البته در حجیت چگونه اجماع، اختلاف نظر وجود دارد. از این رو معنی اجماع از نظر شیعه، اتفاق کسانی است که قول آنان در میان امت معتبر است. و فقط از این جهت که اتفاق علما در فتوایی باشد، ارزش ندارند، مگر این که کاشف از قول معصوم علیه السلام باشد. بنابر این «در نزد امامیه، اجماع به عنوان یک دلیل مستقل، در مقابل کتاب و سنت نیست. بلکه حجیت آن در واقع از قول معصوم است که اجماع آن را کشف می‌کند.» (مظفر، ۱۳۸۶: ۲ / ۹۷).

۴- عقل: یکی دیگر از منابع فقه عقل است، که فی الجمله به صورت مستقیم و غیرمستقیم مورد استناد قرار گرفته و به کمک آن، قواعد فقهی وضع می‌شود. در منبع بودن عقل اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند: عقل خود منبعی مستقل در عرض کتاب و سنت برای استنباط احکام شرعی فرعی قرار دارد. (مفید، ۱۴۱۴ق: ۱۲) برخی گفته اند: «در فقه و اصول نسبت به منبع بودن عقل، نظریات متفاوت ارائه شده است. اصولی‌های از امامیه، عقل را منبع چهارم فقه دانسته‌اند و جدای از غیرمستقلات عقلی که یک مقدمه آن شرعی است - و همان‌گونه که گفتیم همه، این مقدار از حجیت را برای عقل قائل‌اند - در مورد مستقلات عقلیه نیز به کمک حُسن و قُبْح عقلی و ملازمه حکم شرع و عقل برای استنباط احکام جدید فقهی از آن استفاده می‌کنند، چنان‌که در متون متعدد، عقل را در کنار کتاب و سنت و اجماع از منابع فقه شمرده‌اند. این گروه با مقدماتی چون وجود حُسن و قُبْح ذاتی در افعال، تبعیت شارع از مصالح و مفاسد، توانایی عقل در درک حُسن و قُبْح و ملازمه بین حکم عقل و شرع، حجیت عقل را در مستقلات عقلیه اثبات کرده‌اند. (ر.ک: مظفر، ۱۳۸۶: ۲ / ۱۲۵ و ۱۲۶) یا این‌که اخباری‌های امامیه می‌گویند: «ادراکات عقلی به طور مطلق در حوزه استنباط، دارای اعتبار نیست» (جناتی، ۱۳۷۰: ۲۴۰) برخی اظهار داشته‌اند: عقل چون ابزاری در خدمت سایر منابع و دلیل‌ها قرار دارد و منبعی مستقل شمرده نمی‌شود. (علیدوست، ۱۳۸۱: ۱۶۱) و برخی عقل را صرفاً به عنوان یک روش مطرح می‌کنند. (ضیائی فر، ۱۳۸۵: ۷۱) در یک نگاه جامع می‌توان گفت: عقل از آن جهت که رسول باطنی است، قابلیت منبع مستقل بودن را دارد. بنا بر این هرگاه سه دلیل یعنی کتاب، سنت و اجماع وجود نداشتند، یعنی حکم از طریق آن‌ها استخراج و استنباط نشد، باید به سراغ دلیل عقل برای استخراج و استنباط حکم شرعی فرعی رفت، و از آن کمک گرفت. جوادی آملی عقل را مانند کتاب و سنت از منابع می‌داند ایشان می‌گویند: همان‌طور که

کتاب و سنت دو منبع برای مبانی اسلامی اند، عقل نیز در برخی از موارد به نوبه خود، منبع بعضی از مبانی دینی به شمار می رود (جوادی آملی، ۱۳۷۷ش: ۲۲۳). ولی آنچه می توان گفت این که فقها عقل را یکی از منابع و یا ادله فقه می دانستند و از آن در علم اصول فقه بحث می کردند. (ر.ک: شیخ مفید، التذکره باصول فقه، ۳۷؛ سید مرتضی، الذریعه، ۲۷۷/۱؛ شیخ طوسی، عده الاصول تحقیق انصاری، ۳۳۸/۱؛ حسن بن زین الدین بن شهید ثانی، معالم الدین: ۵۲؛ میرزا قمی، قوانین الاصول: ۹).

۵- عرف: برخی عرف را یکی دیگر از منابع ذکر کردند: این مباحث نشان می دهد که در ابواب معاملات فقه، در مقابل ابواب عبادت، عرف از جایگاه و اهمیت ویژه ای برخوردار است. به طوری که همه این مفاهیم و الفاظ در این بخش از عرف گرفته می شود. البته بی تردید بخشی از حجیت عرف، در حوزه حجیت بنای عقلا یا سیره عقلانیه قرار می گیرد؛ و بخش دیگری از حجیت عرف، به عنوان منبعی از منابع فقه در حوزه سیره متشرعه مطرح می شود.

قیاس، استحسان و مصالح مرسله: سه منبع دیگر علم فقه، نزد بعضی از مذاهب فقهی به شمار می آید. البته اگرچه در مورد حجیت آن ها، اختلاف نظر وجود دارد.

۶- قیاس: در خصوص قیاس «برخی از علمای اصولی امامیه در تعریف قیاس گفته اند: قیاس عبارت است از سرایت دادن یک حکم از موضوعی به موضوع دیگر که مشابه آن است». (جناتی، ۱۳۷۰ش: ۲۵۵)

۷- استحسان: در تعریف استحسان اظهار داشتند: «استحسان عبارت است از دلیلی که در نزد مجتهد پسندیده آید ولی مجتهد از توصیف یافته ی ذهنی خویش ناتوان باشد.» (همان: ۳۱۰). امامیه قیاس و استحسان را به عنوان منابع فقه نمی شناسد، زیرا قیاس مورد نهی شرعی واقع شده و استحسان نیز دارای دلیل شرعی قابل قبول نمی باشد.

۸- مصالح مرسله: در اصطلاح گروهی از اندیشمندان اهل سنت، مصالح مرسله عبارت است از: تشریح حکم برای حوادث، واقعه و پدیده های نو بر مبنای رأی و مصلحت اندیشی در مواردی که به عنوان کلی و یا جزئی نصی وارد نشده باشد. (همان: ۳۳۱) البته استفاده از آن، دارای محدوده، شرایط و ضوابط خاصی است.

منابع اخلاق

همانگونه که پیشتر گفته شد، منبع یعنی اصل و چشمه. و منابع هر علم، مصادر و مأخذ اولی، اصلی و معتبری هستند که محتوای آن علم از آن ها تأمین و به آن ها مستند می شود. از این رو منابع اخلاق، مصادری هستند که قواعد و احکام اخلاقی از آن منابع استنباط و استدلال می شود.

منابع عالمان اخلاق، تابع و متأثر از ذوق و سلیق اندیشه ای آن‌ها می‌باشد. به این معنا که اخلاق نگارانی که گرایش و سلیقه فلسفی داشته‌اند، در پژوهش‌های اخلاقی خود، منبع عقل را مورد توجه و استفاده قرار داده‌اند. و آنان که گرایش‌های عرفانی و سیر و سلوک داشته‌اند، در آثار اخلاقی خود، عرفان را محور پژوهش قرار داده‌اند. و آنان که گرایش‌های قرآن و روایی دارند، پژوهش‌های اخلاقی آنان متأثر از قرآن و روایات می‌باشد. شاهد این ادعا آثار اخلاقی فارابی، مسکویه، غزالی، خواجه نصیر الدین طوسی و ملا محسن فیض کاشانی می‌باشد.

شاید بتوان گفت: اکثر عالمان، قرآن؛ سنت و عقل از منابع مشترک فقه و اخلاق به شمار می‌آورند. حال با توجه به این که به این موارد از مصادیق منابع، پیشتر پرداخته شد، به صورت اجمال به آن‌ها اشاره خواهد شد. ولی بیشتر به موارد افتراق توجه خواهد شد.

۱- قرآن: بخش زیادی از این کتاب آسمانی به مسائل اخلاقی اختصاص دارد و فلسفه بعثت پیامبر ﷺ مکارم اخلاق است. از آن جایی که عقل دارای نواقص و محدودیت‌هایی می‌باشد، به تنهایی نمی‌تواند ما را در این زمینه یاری دهد. لذا نیازمند وحی می‌باشد. قرآن که حجیت آن ذاتی است. «هدف بسیاری از احکام را تحصیل طهارت روح می‌داند. (جوادی آملی، ۱۳۷۸ش: ۱۹۲)

۲- سنت: به مجموعه احادیث و روایاتی که از پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است، اطلاق می‌شود. از آن جایی که پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام از صفت عصمت و اهل ذکر برخوردارند، تفسیر آنان در باره قرآن، عاری از هر نوع خطا و اشتباه خواهد بود. توجه ائمه معصومین علیهم السلام موجب گستردگی عناوین اخلاق گردید، که این امر موجب گرایش عالمان اخلاق اعم از فقیهان، عارفان و حتی فلاسفه به روایات معصومین علیهم السلام گردید. و وجود کتاب‌های فراوان اخلاقی با گرایش‌های یادشده از گذشته‌ای بسیار دور تا به امروز، بهترین دلیل این مدعا می‌باشد که ضرورتی برای ذکر آن همه وجود ندارد.

۳- عقل: یکی از بزرگترین نعمت‌های الهی عقل است، که خداوند متعال به عنوان رسول باطنی به انسان ارزانی داشت، و همو رسولان الهی و کتاب‌های آسمانی را برای هدایت انسان از آن جهت که او را عاقل آفرید، نازل فرمود. از این رو عقل در دو بخش نظری - درک چیزهایی که وجود دارند - و عملی - درک کننده چیزها که باید انجام شود - مفهوم پیدا می‌کند. ۴- فطرت: برخی فطرت را در شمار منابع اخلاق به حساب آورده و اظهار می‌داشتند: منابع اخلاق در اسلام عبارتند از: ۱- قرآن، ۲- سنت معصومین علیهم السلام، ۳- عقل، ۴- فطرت. (مغنیه، ۱۳۶۱ش: ۱۳)

۵- شهود: برخی دیگر شهود را به منابع اخلاق اضافه کردند. و در کنار سایر منابع به آن پرداختند؛ ولی در عین حال، اخلاق تلفیقی معتقد است که در مدل اخلاق تلفیقی «شهود» در

ردیف عقل و نقل، منبع درجه اول اخلاق قرار نمی گیرد. (احمد پور، ۱۳۹۲ش: ۱۱۳) اگر چه ایشان در اصل اعتبار شهود، هیچ تردیدی ندارد، بلکه برای اثبات اعتبار آن به کلام امام راحل استناد می کند.

دید گاه های مختلف پیرامون رابطه فقه و اخلاق

دید گاه های مختلفی پیرامون رابطه بین فقه و اخلاق وجود دارد، که هر کدام برای اثبات مدعای خود، دلایلی را مطرح کرده اند. البته با کمی دقت و تأمل می توان گفت: این اختلاف و تعدد در دلایل و دیدگاه ها، تنها تفاوت صوری و بیشتر در واژگان بروز و ظهور و خود نمایی می کند، تا تفاوت علمی و ماهوی که قابل توجه باشند. از این رو تنها به صورت گذرا به آن ها اشاره خواهد شد.

الف- تقسیمات چهار گانه: برخی بر این باورند: برای ارتباط میان فقه و اخلاق مجموعاً چهار نظریه را می توان فرض کرد: ۱. تنافر و ناسازگاری؛ ۲. استقلال و تمایز؛ ۳. اتحاد و یگانگی؛ ۴. پیوند و وابستگی.

اگر فرض اول پذیرفته شود، باید میان فقه و اخلاق به صورت کلی یا جزئی، یکی را انتخاب کنیم و دست از یکی به نفع دیگری برداریم. اگر قائل به استقلال و تمایز این دو باشیم؛ یعنی معتقدیم هر کدام از این دو دانش بخشی از نیازهای جامعه اسلامی را تأمین می کند. اگر قائل به وابستگی و پیوند آن ها باشیم، علی القاعده باید از هر دو در تربیت نسل آینده و مدیریت اخلاقی معنوی جامعه بهره گیریم و تمدن اسلامی را راهبری کنیم، اما با این تفاوت که باید نسبت مطلوبی میان آن ها برقرار سازیم. اگر قائل به اتحاد و یگانگی این دو دانش باشیم و یکی را ذیل دیگری مندرج دانیم، طبعاً بهره متصور از دانش اخص از دانش اعم انتظار می رود. (ر.ک، احمد پور، ۱۳۹۲ش: ۱۵) و لذا «بر اساس شباهت های فراوانی که از بررسی تطبیقی فقه و اخلاق موجود به دست می آید و با توجه به این واقعیت که تفاوت ماهوی میان نجات و کمال وجود ندارد و در حقیقت، نجات به حدّ نصابی از کمالات انسانی اطلاق می شود، که تحصیل آن ها (در قالب عمل به تکالیف شرعی) لازمه خروج از عهد تکالیف شرعی و تحصیل ثواب و نجات از عذاب الهی است، باید گفت از میان فروض مذکور فرض اول مقبول تر می نماید و از شواهد بیشتری بر خوردار است. براین اساس باید گفت رابطه طولی است.» وی نظریه خود را به عنوان نظریه پنجم در قالب احتمالات دیگر و سؤال چنین مطرح می کند: اما به نظر می رسد احتمالات منطقی دیگری هم وجود دارد؛ برای مثال آیا نمی توان برخلاف دیدگاه رایج در میان اندیشمندان مسلمان که - بعد از علم کلام که به خصوص حوزه عقیده و اندیشه مربوط می شود - فقه و اخلاق را علمی اصیل و هم عرض در نظر می گیرند و از هر کدام اهداف خاصی را انتظار دارند، اخلاق را دانشی آلی در نظر بگیریم که در کنار «منطق و فلسفه و کلام» از علوم عقلی و

«ادبیات عرب و رجال و درایه» از علوم نقلی، در خدمت اجتهاد مطلوب قرار گیرد و با ارائه نظرات فنی و دقت‌های کارشناسانه خود، فقیه (به معنای صاحب ملکه استنباط مطلق احکام فرعی دین) را در شناخت کامل‌تر از موضوع بحث یاری دهد و به کشف صحیح احکام شرعی، کمک رساند.؟ (همان: ۱۸۶)

ب: نظریه تفصیل بین اخلاق نظری و عملی، صاحبان این نظریه خود به دو دسته تقسیم می‌شوند.

یکم: تفصیل بین اخلاق نظری و اخلاق عملی. دوم: تفصیل میان دو معنای عام و خاص فقه. دیدگاه تفصیلی یکم، ضمن پذیرش رابطه میان فقه و اخلاق، قائل به تفصیل و تفکیک میان اخلاق نظری و اخلاق عملی شده است. قائل این نظریه در خصوص رابطه فقه با اخلاق نظری معتقد است: که میان فقه و اخلاق نظری هیچ اشتراکی نیست، به طور کلی اخلاق با فقه، موضوعاً و محمولاً دو علم متمایزند. اخلاق درباره صفات درونی انسان سخن می‌گوید، درحالی که بحث فقه درباره افعال بیرونی انسان است. صفات درونی انسان مانند: شجاعت، بخل، حسد و... و افعال بیرونی او مانند: نماز، روزه، زکات، جهاد و... بنابراین تفاوت هم در موضوع و هم در محمول است. موضوع اخلاق، رذایل و فضایل است؛ اما موضوع فقه افعال مکلفین. مرحوم بحرالعلوم در ارجوزه منسوب به او درباره فقه می‌گوید: موضوعه فعل مکلفینا؛ غایته الفوز بعلیینا. همچنین محمول در اخلاق، حَسَنٌ یا قَبِيحٌ است؛ حال آن که محمول در فقه یکی از احکام پنج گانه واجب و حرام و مکروه و مستحب و مباح است. آنچه تاکنون گفتیم، مربوط به اخلاق نظری بود. ایشان در خصوص رابطه فقه با اخلاق عملی معتقد است: اشتراک مسائل فقه و اخلاق فقط مربوط به حوزه اخلاق عملی است. (سبحانی، ۱۳۹۱: ۸).

دیدگاه تفصیلی دوم: این دیدگاه معتقد می‌باشد، فقه در دو معنای عام و خاص مورد استفاده قرار گرفته است. اگر فقه در معنای عام آن یعنی تمام دانش‌های مرتبط با دین استفاده شود که به آن فقه اکبر نیز گفته می‌شود، ربط و نسبت میان فقه و اخلاق، عام و خاص مطلق خواهد بود. یعنی هر موضوع اخلاقی، موضوع فقهی می‌باشد، ولی هر موضوع فقهی، لزوماً موضوع اخلاق نیست. و اگر در معنای خاص آن یعنی دانش مرتبط با فقه استفاده شود که به آن فقه اصغر نیز گفته می‌شود، ربط و نسبت میان فقه و اخلاق، عام و خاص من وجه خواهد بود. یعنی برخی از موضوعات فقهی را نمی‌توان موضوعی اخلاقی برشمرد؛ مانند شرایط خرید و فروش، اجاره و... و از طرف دیگر، برخی از موضوعات اخلاقی را نمی‌توان موضوعی فقهی به شمار آورد، مانند تواضع و تکبر، اخلاص و ریا و... ولی برخی موضوعاتی وجود دارند که هم در فقه و هم در اخلاق مورد توجه قرار گرفته‌اند. مانند: حرمت دروغ، تهمت، فحش، نسبت‌های ناروا و پیمان‌شکنی و استحباب نماز اول وقت. با نگاه دقیق به این دو دیدگاه^۵ تفصیلی - می‌توان گفت

: به نوعی شبیه دیدگاه سوم یعنی رابطه تأثیر و تأثر بین فقه و اخلاق می باشد.
ج- نظریه تقسیمات سه گانه: به نظر می رسد با توجه به مباحث مطرح شده اعم از تعاریف و منابع فقه و اخلاق می توان گفت: در مورد رابطه بین اخلاق و فقه سه صورت قابل تصور است:

۱- تمایز اخلاق و فقه: این نظریه مبنی بر استقلال هر یک از اخلاق و فقه و تمایز آن دو از یکدیگر است.

۲- تعارض اخلاق و فقه: این دیدگاه مبنی بر ناسازگاری و مخالفت اخلاق و فقه با همدیگرند.

۳- دیدگاه سوم مبنی بر مرتبط و مکمل بودن اخلاق و فقه با هم یکدیگراست.
اگر چه صورت های دیگری نیز بیان کردند، ولی می توان گفت: سایر تقسیمات زیر مجموعه این سه صورت قرار می گیرند. مگر این که با دقت عقلی به رابطه میان فقه و اخلاق نگاه شود، و با مسامحه عرفی از کنارش نگذشت. در این فرض می توان صورت های فراوانی را تصور کرد. که صورت چهارم از این دست می باشد.

بررسی و نقد

با نگاه دقیق و عمیق به دیدگاه ها و تقسیماتی که از سوی پژوهشگران در خصوص موضوع ربط و نسبت میان فقه و اخلاق، چند سطر پیشتر در این نوشته به آن ها اشاره شد، می توان چنین گفت: از میان دیدگاه ها و نظریه های مطرح شده، برخی از آن ها به نوعی با هم همپوشانی داشته و از واژگان مترادف استفاده شده است و یا عبارت اُخری یکدیگر می باشد، و تقسیم جدیدی تلقی نمی گردد. ولذا بطور کل با قرار دادن در قالب صحیح، در چهار نظریه شکل یافته، و مورد بررسی و نقد قرار خواهد گرفت.

برخی از پژوهشگران پس از طرح تقسیمات و نظریه ها خود به بررسی و نقد آن ها پرداخته و در پایان، یکی از دیدگاه ها را پذیرفته و به استحکام علمی آن پرداخته است، که مورد بررسی و نقد قرار خواهد گرفت.

از میان نظریه های چهار گانه، تنها نظریه غیر قابل انکار رابطه تأثیر و تأثر فقه و اخلاق مورد قبول می باشد. و سایر صورت ها و احتمالات تنها در حد احتمالات و تقسیمات قرار دارد. از این رو در پاسخ به احتمالات یاد شده، نقد و پاسخ نقضی فراوان در خصوص دیدگاه های تعارض، تمایز و یگانگی وجود دارد که اهل فضل به آن آگاه است و با اندک تأمل قابل دسترسی است. اما به مختصر می توان گفت: اگرچه علم فقه و اخلاق در برخی از موارد، اختلافاتی با یکدیگر دارند، اما در عین حال، مشترکات زیادی بین آن ها دیده می شود که با کمی دقت و تأمل می توان به آن ها دست یافت، مانند: موضوع، غایت و برخی از منابع که فقه و اخلاق با

هم مشترک و یا حداقل، بسیار به هم نزدیک می‌باشند. و لذا بخاطر اشتراک در موضوع، غایت و برخی از منابع، شرط صحت بعضی از احکام فقهی، منوط به رعایت مسائل اخلاقی است. همانگونه که فقیها در مکاسب محرمه به چنین مواردی بطور مبسوط پرداختند.

برخی از موافقین، ضمن برشمردن تمایزات میان فقه و اخلاق گفته‌اند: با این همه، تمایز بین این دو، مانع از ارتباط ژرف بین آن‌ها نیست و شباهت‌هایی بین این دو علم وجود دارد که نشان از تأثیر اخلاق بر فقه و نوعی ارتباط و پیوستگی بین آن دو دارد، نه وحدت و عدم تمایز بین آن دو. (بجنوردی موسوی، ۱۳۹۲ش). در همین راستا بسیاری به بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های فقه و اخلاق پرداختند که با اندک تأمل می‌توان به آن‌ها دست یافت که این خود گویای وجود رابطه تأثیر و تأثر بین فقه و اخلاق و نشان از عدم تمایز و همچنین عدم تعارض میان فقه و اخلاق دارد. بنا بر این اگر گفته شود که میان فقه و اخلاق رابطه جدا ناپذیری وجود دارد. باید پذیرفت، این دو عین یکدیگر نیستند، ولی در موضوع، منابع، غایت و روش فقه‌ها و علمای اخلاقی در برخورد با سنت، شباهت‌هایی با یکدیگر دارند. گرچه نمی‌توان وجود تفاوت‌هایی میان آن‌ها را نیز انکار کرد. و لذا در خصوص تفصیل میان اخلاق نظری و عملی با فقه باید گفت: از آنجائی که موضوع فقه رفتار اختیاری انسان است رابطه آن با اخلاق عملی محل نزاع و بحث می‌باشد. از این رو پژوهشگران و محققین شناخت ربط و نسبت بین فقه و اخلاق، کاری به اخلاق نظری ندارند. بنا بر این در نگاه تفصیلی، تنها به رابطه فقه و اخلاق عملی توجه می‌شود که قائل آن، معتقد به رابطه تأثیر و تأثر فقه و اخلاق بلحاظ اشتراک مسائل فقه و اخلاق عملی است. در واقع به نوعی، مؤید نظریه رابطه تأثیر و تأثر فقه و اخلاق می‌باشد. این نظریه هرگز به معنی نقص علم فقه و یا علم اخلاق نیست. بلکه نگاه مکملی و تأثیر و تأثر، در واقع نگاه تکاملی و تعالی این دو علم می‌باشد. زیرا:

۱- ذکر آموزه‌های اخلاقی در کنار احکام فقهی بهترین ضمانت اجرایی برای عمل به احکام فقهی است.

۲- اخلاق مبتنی بر فقه بوده و تصفیه درون بدون اصلاح برون، امکان‌پذیر نیست.

۳- اخلاق با فقه و از جهتی ارتباط مستقیم و از جهتی دیگر ارتباط غیر مستقیم دارد.

۴- علم فقه و علم اخلاق، زیر مجموعه حکمت عملی به شمار می‌آیند.

۵- اهداف فقه، مانند: تهذیب روح، تزکیه نفس، اقامه عدل و... با اهداف و مسائل اخلاقی

ممزوج شده‌اند

۶- فقه هرگز انسان را از اخلاق بی‌نیاز نمی‌کند. همانگونه که اخلاق انسان را از فقه بی‌

نیاز نمی‌سازد. زیرا «اخلاق خصوصاً اخلاق نظری با مطالعه روی نفس می‌گوید: این نفس چه

چیزش فضیلت و چه چیزش رذیلت است؟ و چه باید کرد که انسان دارای فضایل شود یا از رذایل

دوری گزینند؟ این گزاره‌ها در علم فقه نیست و در حوزه اخلاق می‌گنجد. (سبحانی، ۱۳۹۱: ۱۰)

۷- وقتی فقه و اخلاق، با کمک یکدیگر انسان را در رساندن به مدارج عالی، پویایی و بالندگی یاری می‌دهند، یعنی فقه به اصلاح ظاهر انسان و اخلاق به اصلاح باطن می‌پردازد. نگاه مکملی و تأثیر و تأثر فقه و اخلاق نگاه برتر و محکم خواهد بود.

به همین جهت رابطه تأثیر و تأثر و تکمیلی بین فقه و اخلاق وجود داشته که به نمایش گذاشته می‌شود. و چنانچه میان این دو تمایز و تغایر یا تعارض و تباین وجود داشته باشد، انسان در رسیدن به مدارج عالی و کمالات معنوی ناتوان است. و این با فلسفه خلقت انسان که خداوند آن را برای انسان تدبیر فرمود منافات داشته و در تعارض بود. که این نوعی نقض غرض فعل خداوند خواهد بود. که متکلمین، فلاسفه، عرفا، فقها و عالمان اخلاق همگی آن را از خداوند حکیم محال می‌دانند.

مقایسه منابع فقه و اخلاق

در یک نگاه با بررسی اجمالی مقایسه‌ای میان منابع فقه و اخلاق می‌توان گفت: از جهاتی با هم شباهت دارند و از جهات دیگر با هم متفاوتند. و اما شباهت آن‌ها عبارتند:

۱- شباهت فقه و اخلاق در استناد هر دو آن‌ها بر کتاب، سنت و عقل است.

۲- در فقه و اخلاق عقل به عنوان منبع مستقل دیده می‌شود، نه این که عقل معتبر است که ریشه در متون نقلی داشته باشد.

و اما تفاوت‌های آن‌ها عبارتند:

۱- در تعریف فقه قید شرعی - به معنای دست یافتن به خواست شارع مقدس - وجود دارد ولی این اخلاق لزوماً مقید به این قید نیست. البته این در اخلاق اسلامی متفاوت خواهد بود.

۲- تعداد منابع فقه - مورد توافق فقها - دو و یا نهایتاً چهار منبع می‌باشد. که در اخلاق، منابع محدود به عدد نیست

۲- حدود و شرایط چگونگی استفاده از منابع در فقه، کاملاً مشخص می‌باشد. در حالی که محدوده استفاده از منابع اخلاق معین و مشخص نیست.

۳- اساساً مکاشفات و مشاهدات در فقه نه تنها به عنوان منبع بلکه به عنوان ادله نیز راه ندارد. ولی در اخلاق از منابع جدی به شمار می‌آیند.

۴- در فقه اولین و مهمترین منبع «نقل» می‌باشد ولی در اخلاق همان گونه که پیشتر گفته شد، تابع ذوق و سلیقه فکری عالمان اخلاق می‌باشد. یعنی منبع اصلی، گرایش فکری و علمی او می‌باشد که از منبع وحی بر گرفته باشد و یا از مکاشفات و یا از مشاهدات اخذ شده باشد.

نتیجه گیری

از مجموع مباحث پیش گفته شده در این مقاله، می توان چنین نتیجه گرفت و جمع بندی کرد:

۱- بر اساس مطالب پیش گفته شده، در کل، تمایز و تغایر یا تعارض و تباین و یا یگانگی فقه و اخلاق وجود ندارد. زیرا در صورت تمایز و تباین کلی، انسان در رسیدن به مدارج عالی و کمالات معنوی ناتوان خواهد بود. که این خود نقض هدف خلقت انسان می باشد. که مورد تأکید خداوند سبحان است.

۲- بطور شفاف باید گفت: نیازمندی علم اخلاق به علم فقه و نیازمندی فقه از اخلاق غیر قابل انکار است. از این رو بی نیازی فقه از اخلاق ادعای بیش نیست، ولذا علم فقه ما را از علم اخلاق بی نیاز نمی کند. برخی از گزاره‌ها اخلاق در علم فقه نیست و تنها در حوزه اخلاق می توان سراغ آن را گرفت.

۳- همانگونه که پیشتر گفته شد، فقه در دو معنای عام و خاص مورد استفاده قرار گرفته است. اگر فقه در معنای عام آن یعنی تمام دانش‌های مرتبط با دین استفاده شود که به آن فقه اکبر نیز گفته می شود. ربط و نسبت میان فقه و اخلاق، عام و خاص مطلق خواهد بود. یعنی هر موضوع اخلاقی، موضوع فقهی می باشد، ولی هر موضوع فقهی، لزوماً موضوع اخلاق نیست. و اگر در معنای خاص آن یعنی دانش مرتبط با فقه استفاده شود که به آن فقه اصغر نیز گفته می شود. ربط و نسبت میان فقه و اخلاق، عام و خاص من وجه خواهد بود. یعنی برخی از موضوعات فقهی را نمی توان موضوعی اخلاقی برشمرد؛ مانند شرایط خرید و فروش، و از طرف دیگر، برخی از موضوعات اخلاقی را نمی توان موضوعی فقهی به شمار آورد، مانند تواضع و تکبر، اخلاص و ریا و ... ولی برخی موضوعاتی وجود دارند که هم در فقه و هم در اخلاق مورد توجه قرار گرفته‌اند مانند: حرمت دروغ، تهمت، فحش، نسبت‌های ناروا و پیمان شکنی و استحباب نماز اول وقت.

۴- نگاه عام و خاص مطلق و من وجه، با رابطه مکمل و تأثیر و تأثر فقه و اخلاق، ساز گاری دارد. و نافی یک دیگر نیستند. از این رو، نظریه رابطه تأثیر و تأثر فقه و اخلاق هرگز به معنی نقص علم فقه و یا علم اخلاق نیست. بلکه نگاه مکملی و تأثیر و تأثر، در واقع نگاه تعالی این دو علم می باشد. و نشان از پویایی و بالندگی آن دو دارد. به نظر می رسد با توجه به گسترده گی دامنه این بحث، اظهار نظر نهایی در باره زوایای آن بی تردید، نیاز مند مطالعات وسیع تری است. این مقدار در حد بضاعت مزجات نویسنده است، که تقدیم حضور شد. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

فهرست منابع

۱. -----، ۱۳۷۸ش، مبادئ اخلاق در قرآن، نشر اسراء، قم، ایران.
۲. -----، بی تا، المحجۀ البيضاء فى تهذيب الاحياء، تصحيح، على اكبر غفارى، انتشارات اسلامى، چاپ دوم، قم، ایران.
۳. ابن اثير الجزرى،، ۱۳۶۴ ش، النهايه فى غريب الحديث ، مؤسسه اسماعيليان، قم.
۴. ابن جمهور احسانى، محمد، ۱۳۶۷ش، الاقطاب الفقيهيه، تحقيق محمد حسون، چاپ اول، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى ، قم، ایران.
۵. ابن منظور، ۱۴۱۶ ق/ ۱۹۹۶م،، لسان العرب، چاپ اول: بيروت، داراحياء التراث العربى،
۶. ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ق، معجم المقاييس اللغه، چاپ اول، مركز النشر مكتب الاعلام الاسلامى، قم.
۷. احمدپور، مهدي، ۱۳۹۲ش، فقه و اخلاق اسلامى ،مقايسه اى علم شناختى، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامى، وابسته به دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم.
۸. انصارى، مرتضى، ۱۴۱۵ ق، المكاسب، دارالحكمه، قم، ایران.
۹. بجنوردى موسى، سيدمحمد، ۱۳۹۲ش، نقش اخلاق در فقه و حقوق، روز نامه اطلاعات، ۲۷بهمن.
۱۰. تميمي آمدى ، عبدالواحد ابن مجد ، ۱۳۶۶ش، غررالحكم و دررالکلم، دفتر تبليغات اسلامى، حوزه علميه قم .
۱۱. جعفرى لنگرودى، محمد جعفر، ۱۳۸۲ش، مكتب هاى حقوقى در حقوق اسلام، چاپ سوم، گنج دانش، تهران.
۱۲. جناتى، محمد ابراهيم ، ۱۳۷۰ش، منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامى، چاپ اول، مؤسسه کيهان، تهران.
۱۳. جوادى آملی، عبدالله ، ۱۳۷۷ش، شريعت در آينه معرفت، چاپ اول، مركز نشر اسراء ، قم.
۱۴. حسن بن زين الدين بن شهيد ثانى، بی تا، معالم الدين، انتشارات جامعه مدرسین، قم ، ایران.
۱۵. حکيم، محمد تقى، ۱۳۵۸، الاصول العامه للفقہ المقارن ، چاپ دوم، مؤسسه آل البيت (ع) ، قم.
۱۶. دهخدا، على اکبر، ۱۳۷۷، لغت نامه دهخدا، تهران، ایران.....
۱۷. زمخشرى، محمود بن عمر، (بى تا)، اساس البلاغه، قم، دفتر تبليغات اسلامى.
۱۸. زيدان ، عبدالکريم، ۱۹۷۵ م ، اصول الدعوة، بغداد، عراق .
۱۹. ژکس، ۱۳۵۶ش، فلسفه اخلاق، ترجمه ابوالقاسم پور حسینی، انتشارات سيمرغ، تهران، ایران.

۲۰. سبحانی، جعفر؛ رابطه اخلاق با علم فقه، درسهایی از مکتب اسلام، شهریور ۱۳۹۱ شماره ۶ صفحه - از ۷ تا ۱۲.
۲۱. شهید اول، محمد بن محمد بن حامد بن مکی جزینی عاملی، ۱۳۷۷ ش، ذکر الشیعه فی احکام الشریعه، موسسه آل البيت، قم، ایران.
۲۲. شیخ حسن بن زین‌الدین، ۱۳۷۸ ق، معالم‌الدین، چاپ سنگی، ناشر المکبه العلمیه الاسلامیه، قم.
۲۳. شیخ طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۷ ق، عده الاصول تحقیق انصاری، قم، ایران.
۲۴. صرامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۵. صرامی، سیف‌الله، ۱۳۹۱ ش، مقایسه منابع و روش‌های فقه و حقوق، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۶. ضیائی فر، سعید، ۱۳۸۵، پیش در آمدی بر مکتب‌شناسی فقهی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۷. طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۴۰۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
۲۸. طباطبائی، سید محمد مجاهد، بی تا، مفاتیح الاصول، موسسه آل البيت، قم، ایران.
۲۹. طبرسی، ابی‌علی‌الفضل، ۱۳۶۵، مجمع‌البیان، چاپ اول: تهران، انتشارات ناصر خسرو.
۳۰. طریحی، فخر‌الدین، ۱۳۸۶ ق، مجمع‌البحرین: چاپ اول: تهران، انتشارات کتابفروشی مرتضوی
۳۱. طوسی، خواجه نصیرالدین، بی تا، اخلاق‌ناصری، ناشر کتاب فروشی اسلامی، تهران، ایران.
۳۲. عابدی شاهرودی، علی، ۱۳۸۵ ش، گفتگو، چاپ شده در جایگاه‌شناسی علم اصول، به کوشش سید حمیدرضا حسنی، مهدی علی پور، قم انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۳۳. عبدالحلیم محمود، ۱۴۱۰ ق - ۱۹۹۰ م، فقه‌الدعوه‌الی‌الله، الطبعة الاولى، دار الوفاء، بیروت.
۳۴. علامه حلی، جمال‌الدین ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر، ۱۴۱۲، منتهی‌المطلب، چاپ اول، بنیاد پژوهش‌های اسلامی استان قدس رضوی، مشهد، ایران.
۳۵. علیدوست، ابوالقاسم، ۱۳۸۱ ش، فقه و عقل، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران
۳۶. فیض‌کاشانی، محسن، ۱۳۷۸ ق، الحقائق فی محاسن الاخلاق، تصحیح سید ابراهیم میانجی، کتاب فروشی اسلامی، تهران، ایران.
۳۷. فیومی، احمد بن محمد بن علی، ۱۳۸۳ ش، المصباح‌المنیر فی غریب‌الشرح‌الکبیر، قم، ایران.
۳۸. قرآن
۳۹. کلینی، محمد، ۱۴۱۱ ق، اصول‌الکافی، چاپ اول: بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۴۰. لويس بن نقولا (نيكولا) معلوف، ۱۹۸۶ م، المنجد، مترجم احمد سیاح، بیروت، لبنان.

۴۱. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، لبنان.
۴۲. مرتضی، علی بن حسین، ۱۳۴۶ش، الذریعه الى اصول الشریعه، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
۴۳. مسکویه، احمد بن محمد بن یعقوب الرازی، ۱۳۷۵ش، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، مترجم میزا ابو
۴۴. مظفر، محمدرضا، ۱۳۸۶ق، اصول الفقه، انتشارات المعارف الاسلامیه، تهران، ایران.
۴۵. معین، محمد، ۱۳۶۰ش، فرهنگ معین، انتشارات امیرکبیر، تهران، ایران.
۴۶. مغنیه، محمدجواد، ۱۳۶۱ش، فلسفه اخلاق در اسلام، انتشارات بدر، ایران.
۴۷. مفید، محمد ابن نعمان، ۱۴۱۴ق، التذکره باصول الفقه، دار المفید، بیروت، لبنان.
۴۸. ملکیان، مصطفی، ۱۳۹۱ش، گفتگو، مقایسه منابع و روش های فقه و حقوق، به کوشش سیف الله صرامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۴۹. میرزا قمی، بی تا، قوانین الاصول، چاپ قدیم، ایران.
۵۰. نراقی، محمدمهدی، ۱۳۶۸ش، جامع السعادات، تحقیق السیدمحمدکلانتر، الطبعة الثانية، منشورات جامعه النجف الدینیة، النجف، عراق.
۵۱. هروی، أبو عبیدأحمد بن محمد، مخطوط، الغریبین فی القرآن والحديث، بی جا.



شرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی